

نگاهی به نظریه‌ی ساخت و معنای افزوده‌ی عبدالقاهر جرجانی

فرهاد ساسانی

چکیده

دیدگاه عبدالقاهر جرجانی (سده‌ی پنجم هـ.ق) درباره‌ی «معانی اضافی» یا «معنای افزوده»، به‌ویژه در دلائل الاعجاز، از اهمیت فراوانی در بسط دامنه‌ی معنا تا حوزه‌ی کاربردشناسی، به تعبیر امروزی، دارد و، در صورتی که بسط بیش‌تری یابد، می‌تواند در حوزه‌ی نشانه‌شناسی نیز کاربرد یابد. این نظریه، بیش از هر چیز بر نظریه‌ی نظم یا ساخت جرجانی استوار است. در واقع، از نگاه جرجانی، معنایی که در بلاغت اهمیت دارد، نه معنای الفاظ، بلکه معنای حاصل از نظم یا ساخت و روابط میان الفاظ است. این معناها را «اضافی» (افزوده) می‌نامد، چون به‌باور او، معنای الفاظ مفرد در فصاحت کلام اهمیت ندارد، به این ترتیب، هر صورت و ترکیبی دلالت خاص خود را دارد. گفتنی است نظم یا ساخت، افزون بر روابط نحوی متعارف، روابط دیگری چون تقدم، تأخر، مبتداسازی و مواردی مانند آن‌ها را دربر می‌گیرد. براین اساس، در این جستار، تلاش می‌شود نظریه‌ی جرجانی درباره‌ی معنای افزوده بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: لفظ ساخت (نظم)، معنا، معنای افزوده (اضافی)

۱. مقدمه

عبدالقاهر جرجانی (سده‌ی پنجم هـ.ق، درگذشت: ۴۷۱ هـ.ق) نظرات و نظریه‌های ارزشمند و تأثیرگذار فراوانی در حوزه‌ی مطالعات زبانی و ادبی دارد. در حوزه‌ی نحو، کتابی با عنوان *العوامل المائه* تألیف کرده است. مهم‌تر از آن، به‌ویژه در دو کتاب معروف *دلائل الاعجاز فی القرآن* و *اسرار البلاغه*، بلاغت را برای نخستین‌بار به سه بخش معانی، بیان و بدیع تقسیم کرده است. در زمینه‌ی نظم (ساخت)، معنای اضافی (افزوده)، بیگانه‌سازی (غرابت)، استعاره، لذت، زیبایی، صور خیال و تصویرپردازی نیز نظریه‌پردازی کرده است. بسیاری از این موارد را می‌توان در دو کتاب یادشده یافت.

در این میان، نظریه‌ی او درباره‌ی معناهای اضافی یا افزوده اهمیت به‌سزایی در مطالعات معناشناختی، نشانه‌شناختی و زیبایی‌شناسی دارد. از این رو، در این نوشته تلاش می‌شود «نظریه‌ی معناهای افزوده» بر پایه‌ی دو کتاب اخیر او، به‌ویژه *دلائل الاعجاز فی القرآن* بررسی شود. از آنجا که معناهای افزوده ارتباط تنگاتنگی با «نظریه‌ی نظم (ساخت)» دارند، ناگزیر معرفی و صحبت درباره‌ی آن‌ها مرتبط و وابسته به برداشت جرجانی از نظم یا ساخت خواهد بود. از این رو، در ادامه نیز این دو مبحث در کنار یکدیگر پی گرفته خواهد شد.

۲. ساخت و معناهای افزوده

چنان که گفته شد، پیش از پرداختن به معناهای افزوده باید نظریه‌ی جرجانی را درباره‌ی نظم یا ساخت معرفی کرد. اما پیش از آن نیز ذکر چند نکته درباره‌ی گزینش واژه‌ی «ساخت» در فارسی به جای «نظم» ضروری می‌نماید. واژه‌ی «ساخت» را به سه علت در برابر واژه‌ی «نظم» جرجانی به کار برده‌ام. نخست آن که جرجانی واژه‌ی عربی نظم را به پارچه‌بافی، ترکیب مواد و رنگ‌های قالب‌ریزی و ساختمان‌سازی، طراحی و رنگ‌آمیزی تشبیه می‌کند. جرجانی می‌نویسد:

می‌توان گفت که نظم کلام در نظر ادبا همانند بافتن پارچه و ترکیب کردن مواد و رنگ‌ها و نظیر قالب‌ریزی و ساختن بناست؛ شبیه طراحی و رنگ‌آمیزی است؛ و خلاصه مصنوعی است که ایجاب می‌کند اجزای آن من حیث المجموع مورد دقت و توجه قرار گیرند. حتی گذاشتن یک کلمه در محلی که نهاده شده است علتی دارد که اقتضا می‌کند این کلمه در همان‌جا باشد. و اگر در محل دیگر گذاشته شود، درست نیست، و معنی منظور هم حاصل نمی‌شود.^۱

دوم آن که کمال ابودیوب^۲ (۱۹۷۹) نیز در کتاب خود، نظم را construction ترجمه کرده و این مبحث را تحت عنوان «نظریه‌ی ساخت» مطرح ساخته است - که ما نیز در این‌جا، به پیروی از او، آن را در قالب یک «نظریه» مطرح می‌کنیم. با این توصیف، می‌توان گفت جرجانی «نظم» را معادل «ساخت» در نظر گرفته است.

دلیل سوم آن که استفاده از واژه‌ی «ساخت» به جای واژه‌ی «نظم» عربی امکان درک بهتری از دیدگاه جرجانی را فراهم می‌آورد، چون این واژه در زبان‌شناسی تعبیری جاافتاده با کاربردهای مختلف اما مرتبط دارد و می‌تواند افق شناخت گسترده‌تری را به روی سخنان جرجانی باز کند.

کمال ابودیوب (۱۳۸۴: ۴۲) به نقل از محمود مندور، منتقد مصری، در دو کتاب *فی المیزان الجدید*، صص. ۱۴۸-۱۴۷ و *النقد المهجی عند العرب*، ص. ۲۳۶، می‌نویسد:

جرجانی در اثرش در باب ساخت، که آن را کلاً از برداشت خود از زبان به‌عنوان نظامی از روابط بر گرفته بود، به نتایج «بزرگ‌ترین مکتب زبان‌شناسی، یعنی مکتب فردینان دوسوسور و آنتوان میه» رسیده است.

جرجانی در مقدمه‌ی *اسراء البلاغه* (ص ۲) نیز به‌صراحت خوبی یا بدی کلام را صرفاً به‌خاطر لفظ نمی‌داند: «چرا که الفاظ مادام که با نوع و کیفیت خاصی منظم نشوند و با هم تألیف نیابند، و در

ترکیب آن‌ها راهی انتخاب و راهی دیگر ترک نشود، افاده‌ی معنی نمی‌کنند.»

جرجانی در آغاز کتاب دلائل، در تعریف نظم، می‌نویسد:

معلوم است که نظم [ساخت] کلام چیزی جز وابسته‌کردن [تعلیق] کلماتی به کلمات دیگر نیست. کلمات سه قسم‌اند: اسم و فعل و حرف. و نیز معلوم است که برای ارتباط دادن میان کلمات، راه‌ها و قوانین مخصوصی است، و آن نیز از سه قسم بیرون نیست: ۱. ارتباط یک اسم با اسم دیگر؛ ۲. ارتباط یک اسم با یک فعل؛ ۳. ارتباط یک حرف با یک اسم و یک فعل.^۳
(ص. ۳۰)

او سپس در ادامه، به توضیح تک‌تک این ارتباطات می‌پردازد.

شوقی ضیف^۴ (۱۳۸۳: ۲۲۳) درباره‌ی این تعریف جرجانی می‌گوید «منظور جرجانی از اصطلاح "نظم" همان معانی نحوی است که در هنگام پیوند اجزای کلام به یکدیگر به وجود می‌آید.» به عبارت دیگر، می‌توان گفت عملکرد نظم یا ساخت در این‌جا شبیه عملکرد «ترکیب‌پذیری» در معنی‌شناسی است. ضیف (همان: ۲۲۰) تصریح می‌کند که مراد جرجانی از معنا مدلول لفظ نیست بلکه منظور او «معانی اضافی» است، چون جرجانی کسانی را که معانی را دارای ارزش بلاغی می‌دانند مورد حمله قرار می‌دهد و فصاحت را برخاسته از روابط میان آن‌ها و هم‌نشینی و هم‌جواری‌شان می‌پندارد. گفتنی است نگارنده شخصاً عبارت «معانی اضافی» را در کار جرجانی نیافتم. به نظر می‌رسد این تعبیری باشد که شوقی ضیف برای برداشت جرجانی از معنای حاصل ساخت. بنابراین من نیز همین اصطلاح را حفظ کردم.

جالب این‌جاست که جرجانی (دلائل، ص. ۹۲) در ابتدای فصل سوم، نه‌تنها تمامی معنی را به مدلول لفظ نسبت نمی‌دهد، بلکه حتی درمی‌یابد که نظم یا ساخت حروف - و به تعبیری آواها - با نظم یا ساخت الفاظ متفاوت است:

نظم در حروف عبارت است از توالی آن‌ها در نطق، فقط. یعنی نظم حروف اقتضایش نظم معنی نیست؛ و نظم‌دهنده‌ی حروف در باب نظم حروف هیچ‌یک از طرق عقل را که در مورد معنی منظور می‌نماید، دنبال نمی‌کند. بنابراین اگر واضع لغت به جای «ضرب»، «ریض» گفته بود، هیچ خللی در کار پدید نمی‌آمد، و هیچ ایرادی هم بر او وارد نبود. ولی در باب نظم کلمات چنین نیست، زیرا شما در تنظیم کلمات، آثار و ترتیب معانی کلمات را طبق ترتیب آن‌ها در نفس و در فکر خودتان دنبال می‌کنید. این نظمی است که در آن موقعیت کلمه‌ها نسبت به یکدیگر اعتبار می‌یابند. یعنی نظمی نیست که معنی آن «ضم کلمه‌ای باشد به کلمه‌ی دیگر به هرگونه که آورده شود و هر طور که اتفاق افتد.»

کاملاً مشخص است که جرجانی مدت‌ها پیش از کسانی چون سوسور رابطه‌ی اختیاری وضع‌شده میان دال و مدلول در نشانه‌های زبانی و در دلالت زبانی را درک کرده بود. جرجانی معتقد است فصاحت برخاسته از معناست نه لفظ. نکته‌ی مهم این است که او معنا را در این‌جا مدلول لفظ در نظر نمی‌گیرد، بلکه منظور او معنای افزوده‌ای است که در نتیجه‌ی ترکیب و به هم بافته‌شدن

الفاظ در کنار هم بروز می‌کند. او این روابط، پیوندها، ترکیب یا به هم بافته شدن را «نظم» یا «ساخت» می‌نامد، و بر این باور است که هر ساختی دارای معنای خاص خود است. به عبارت دیگر، هر صورتی معنای خود را دارد. با این برداشت، می‌توان تشخیص داد که رویکرد جرجانی به زبان (و نیز هنر کلامی شعر) رویکردی صرفاً ساخت‌گرایانه نیست بلکه او نگاهی نقش‌گرایانه دارد. چون در درجه‌ی اول معنا را اساس کار مطالعات خود قرار می‌دهد و از منظر معنا به صورت زبان می‌پردازد. همچنین از نگاه او، هر صورتی دارای معنای خاص خود است که با صورت و ساختی دیگر متفاوت است.

بنابراین، از دید جرجانی تقدم و تأخر الفاظ قطعاً در معنای کلی کلام تأثیرگذار است. از این گذشته، در بحث فصاحت و نیز در بحث معنای کلام، این معناهای افزوده‌ی حاصل ساخت‌اند که اهمیت دارند نه معنای تک‌تک الفاظ به تنهایی.

او برای این‌که مشخص کند نظم یا ساخت صرفاً توالی و کنار هم گذاشتن الفاظ و واژه‌ها نیست و نوعی رابطه، ساخت یا نظام میان آن‌ها حاکم است، در دلائل (ص. ۹۳) چنین می‌نویسد: «مقصود از نظم کلمات آن نیست که الفاظ در گفتار دنبال هم قرار گیرند، بلکه مقصود این است که الفاظ در دلالت به یکدیگر وابستگی داشته باشند، و معناها به صورتی که عقل حکم کند، به یکدیگر مربوط شوند.»

او همچنین (دلائل، صص. ۹۴-۹۳) ادامه می‌دهد که منظور از نظم توالی کلمات در گفتار نیست، بلکه نظم کلمات شبیه قالب‌ریزی، رنگ‌آمیزی، طراحی و نقاشی است. پس این ساخت به نوعی ساخت معنایی است.

جرجانی برای این که معنایی بودن این ساخت و نظم را نشان دهد، و برای این که نشان دهد این معناها کاملاً در ذهن انسان شکل می‌گیرند و خواست او هستند، می‌نویسد:

وقتی از ترتیب معانی در نفس فارغ شدیم، دیگر نیازی نداریم که در ترتیب الفاظ فکری را از ابتدا شروع کنیم. بلکه خود ما می‌فهمیم که الفاظ برای ما مرتب می‌شوند، به حکم آن که الفاظ در خدمت معنایی‌اند، و تابع آن‌ها و ملحق به آن‌ها هستند. زیرا علم به موقعیت‌های معنایی در نفس و در فکر علم به موقعیت‌های الفاظ دال بر آن معنایی است در گفتار. (دلائل، صص. ۹۶-۹۷)

بنابراین، جرجانی الفاظ را در خدمت معنایی می‌داند.

جرجانی به طرق مختلف می‌کوشد که تأکید کند لفظ به خودی خود مهم نیست، بلکه ساخت میان الفاظ، که معنا را می‌سازد اهمیت دارد. از این رو، به نکته‌ای بسیار مهم اشاره می‌کند و می‌گوید الفاظ به واسطه‌ی لفظ بودن و این که لغت‌اند هیچ‌گونه «موقعیت معتبر» یا حق تقدمی نسبت به هم ندارند (دلائل، ص. ۹۴). او برای روشن شدن موضوع، کودکی را مثال می‌زند که وادارش می‌کنند بخشی از کتابی را بخواند و حفظ کند، بدون آن که مطالبش برای او روشن شود. بنابراین صرفاً صورت‌ها و شکل‌های الفاظ را ضبط می‌کند، درست مثل پرندگان. کودک نمی‌داند که لازم است چه لفظی را «مقدم» و چه لفظی را «مؤخر» بیاورد. این حالت شبیه حالت کسی است که:

سنگ‌ریزه‌هایی را بدون اندیشه می‌اندازد، یا مانند کسی است که گردو می‌شمارد. مگر آن‌که مقید باشید که آن کودک برای حفظ ترتیب نوشته‌ای، کلمات را طبق حروف الفبا رعایت کند.

(همان‌جا)

بر همین اساس، یادآور می‌شود که الفاظ به‌واسطه‌ی توالی‌شان در گفتار، «احساس واحدی را برمی‌انگیزند» (همان‌جا). با این تعبیر، شاید بتوان ادعا کرد که جرجانی اساساً واحد بررسی معنا را نه لفظ و واژه، بلکه دست‌کم جمله می‌داند که دارای ساخت و نظم است. به این ترتیب، همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، ساخت، افزون بر روابط نحوی متعارف، روابط دیگری چون تقدم و تأخر و مبتداسازی و مواردی مانند آن‌ها را نیز در بر می‌گیرد. در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.

جرجانی دلیل دیگری دال بر اهمیت نظم و ساخت می‌آورد. او می‌نویسد صنعت و هنر ما این است که فکر و اندیشه‌مان با «قالب‌ریزی و نظم و صورت‌گری»، چیزی را می‌سازد (دلایل، صص. ۹۴-۹۵). او می‌خواهد بگوید آوردن لفظی پیش از لفظ دیگر به‌واسطه‌ی داشتن «فلان صفت» نیست، بلکه آن لفظ درخور آن جایگاه است: «چون معنایش چنین است، و دلالت بر این مقصود می‌کند، و مقصود و غرض کلام در این‌جا این‌طور ایجاب می‌کند، و معنی لفظ ماقبل آن با معنی این لفظ متناسب است» (دلایل، ص. ۹۵).

همچنین از این گفته و از برخی دیگر گفته‌های جرجانی که پیش‌تر ذکر آن‌ها رفت، می‌توان دریافت که جرجانی در برخورد با معنا ذهن‌گراست و جایگاه شکل‌گیری معنا را در فکر و اندیشه‌ی انسان می‌داند که سپس در قالب روابط و ساختار میان لفظ‌ها و واژه‌ها ریخته می‌شود و شکل می‌گیرد. و نکته همین‌جاست که او بر ساخت و نظم میان الفاظ تأکید می‌کند نه خود الفاظ و مدلول‌شان، چون اگر قرار بود خود الفاظ صرفاً بیان‌گر معنا باشند، آن‌وقت فکر و اندیشه‌ی ما بی‌کار می‌ماند و هیچ تأثیری بر شکل‌گیری چیزی که به تعبیر ضیف، «معناهای اضافی» است، نداشت.

چنان که اشاره شد، مسئله صرفاً کنار هم قرارگرفتن الفاظ و واژه‌ها نیست، بلکه نوعی رابطه، پیوند، نظام و ساخت در کار است: «نظم و ترتیب در کلام وقتی است که قسمتی از کلام به قسمت دیگر ارتباط پیدا کند، و جزئی به جزء دیگر متکی شود، و کلمه‌ای را سبب برای کلمه‌ی دیگر قرار دهی.» (دلایل، ص. ۹۷)

او بر این باور است که باید در مورد ارتباط و پیوند واژه‌ها و بناکردن آن‌ها بر یکدیگر بیندیشیم، و با «توجه و تکیه‌ی خاصی» که به یک اسم می‌کنیم، آن را برای فعلی فاعل یا مفعول معرفی می‌کنیم، و یا دو اسم را منظور نظر قرار داده و یکی را مبتدا و دیگری را خبر آن می‌آوریم، یا اسمی را تابع اسم دیگر می‌کنیم، به این صورت که اسم دوم صفت برای اسم اول، یا تأکید آن و یا بدل از آن باشد؛ یا اسمی را پس از کامل‌شدن کلام به‌عنوان این که وصف یا حال و یا تمیز باشد، ذکر می‌کنیم یا می‌خواهیم کلامی که اصلاً وضع و ترکیبش برای اثبات معنایی است به شکل نفی یا استفهام یا تمنا درآید و لذا حرفی که برای همین معانی وضع شده‌اند همراه آن می‌آوریم یا در مورد دو فعل می‌خواهیم یکی را شرط دیگری قرار دهیم و لذا این دو فعل را پس از حرفی که برای این منظور

وضع شده یا پس از یکی از اسم‌هایی که متضمن این معنی است می‌آوریم. و بر این قیاس. (همان‌جا)

او در ادامه می‌افزاید هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به لفظ ندارند بلکه با صفات الفاظ ارتباط دارند. پس:

لفظ در نظم تابع معنی است، و کلمات در گفتار به سبب ترتیب معانی آن‌ها در نفس است، و اگر الفاظ از معانی مربوطشان خالی شوند، به طوری که فقط اصوات و نظم در کلام لازم آید، و موقعیت‌ها و مراتبی برای آن‌ها منظور شود، و لازم آید که تلفظ این کلمه قبل از تلفظ آن یکی قرار گیرد.» (همان‌جا)

اکنون پس از معرفی دیدگاه جرجانی درباره‌ی ساخت و معناهای افزوده، به نظر می‌رسد لازم است جنبه‌ی مهم دیگری از این نظریه – تقدیم و تأخیر یا به تعبیر امروزی، آغازسازی یا مبتداسازی – نیز مطرح شود. از این رو، در بخش بعد به این مسئله خواهیم پرداخت.

۳. مبتداسازی

یکی از نکته‌های بسیار مهم دیگری که جرجانی یادآور می‌شود و سپس دست‌کم چهار فصل (فصل‌های ده، یازده، دوازده و سیزده) از کتاب دلائل را به آن اختصاص می‌دهد مسئله‌ی «تقدیم و تأخیر» و چنان که گفته شد، به اصطلاح زبان‌شناختی امروزی، «مبتداسازی» است. او در فصل سوم (ص. ۹۵)، هنگام استدلال درباره‌ی این که بلاغت مربوط به معنی است نه لفظ، سخنی می‌آورد که بسیار حائز اهمیت است: «... وقتی معنایی اقتضایش این بود که در ذهن ما ابتدا قرار گیرد، لفظی هم که دلالت بر آن می‌نماید ایجاب می‌کند که در گفتار ما اول قرار گیرد.» این سخن افزون بر این که نشان می‌دهد پیش‌رانی (تقدیم) یا پس‌رانی (تأخیر) لفظ‌ها در معنایی نهایی – یا به تعبیری معنای افزوده – تأثیرگذار است، به وضوح مشخص می‌کند که مبتداسازی در ساخت و آرایش الفاظ پیرو ذهن ماست و هر آنچه در ذهن گوینده یا نویسنده ابتدا باشد و به تعبیری، توجه او معطوف به آن باشد، برجسته می‌شود؛ و در این حالت خاص «مبتدا» می‌شود و در آغاز سخن قرار می‌گیرد. یادآور می‌شود که این مفهوم گفتمانی که امروز در زبان‌شناسی با نام «آغاز»، «موضوع» یا «مبتدا»^۵ از آن یاد می‌شود، از دید کسانی چون مایکل هلیدی^۶ نیز تابع نگاه گوینده و تولیدکننده‌ی متن است. همین مسئله‌ی به ظاهر ساده را مایکل هلیدی در میانه‌ی سده‌ی بیستم در قالب ساختار مبتدایی^۷ و در تصحیح دیدگاه مکتب پراگ و به شکل خاص ویلم ماتسیوس^۸ درباره‌ی نمای نقشی جمله^۹ مطرح ساخت^{۱۰}. هلیدی از این «آغاز» به پیروی از رمانتیسیست‌ها با عنوان «فاعل روان‌شناختی» نیز یاد کرده است: «فاعل روان‌شناختی یعنی آنچه گوینده در ذهن خود دارد تا هنگام اقدام به تولید بند [جمله] را با آن آغاز کند» (هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۶-۱۲).

جرجانی در فصل دهم از دلائل (صص. ۱۶۷-۱۶۶) تقدیم یا مبتداسازی را دو گونه می‌داند: وجه اول که به آن تقدیم با حفظ نیت تأخیر گفته می‌شود؛ این قسم تقدیم موقعی است که

کلمه‌ای با تقدیم همان حکمی را که قبل از تقدیم داشته است دارد، و در همان نوع اعرابی که بوده است می‌باشد. مانند خبر مبتدایی که آن را بر مبتدا مقدم ساخته‌اید، یا مفعولی که آن را قبل از فاعل آورده‌اید. چنان که می‌گویید: «منطلق زید» و «ضرب عمرأ زیداً». معلوم است که «منطلق» و «عمرأ» هیچ‌یک با تقدمشان از موقعیتی که قبلاً داشته‌اند خارج نشده‌اند. یعنی «منطلق» مرفوع است و خبر مبتدا، و «عمرأ» منصوب است و مفعول. همان‌طور که وقتی آن‌ها را مؤخر ذکر می‌کردید، چنان بودند.

وجه دوم آن است که تقدیم با حفظ نیت تأخیر نیست بلکه بدین منظور است که کلمه‌ای را به جهت تقدیم‌اش از حکمی به حکم دیگری نقل دهید، و آن را در بابی غیر از باب سابقش وارد سازید، و اعرابی غیر از اعراب اولش به آن دهید. این نوع تقدیم هنگامی است که شما به دو اسم برمی‌خورید که محتمل است هریک از آن دو مبتدا باشد و دیگر خبر آن. یک بار اولی را بر دومی مقدم می‌کنید، و بار دیگر دومی را بر اولی. چنان‌که در مورد «زیداً» و «منطلق» عمل می‌کنید. یعنی یک مرتبه می‌گویید: «زیدالمنطلق»، و مرتبه‌ی دیگر می‌گویید: «المنطلق زیداً». ملاحظه می‌کنید در جمله‌ی «المنطلق زیداً»، کلمه‌ی «المنطلق» را به این نیت مقدم نیاوردید که بر حکمی که قبلاً با تأخیر داشت باقی بماند. یعنی همان‌طور که قبلاً بود خبر مبتدا باشد، بلکه تقدیم «المنطلق» به این نیت است که کلمه را از خبر بودن نقل داده، مبتدا قرار دهید. همچنین «زید» را مؤخر نکردید به هدف آن که باز مبتدا باشد بلکه منظور آن بود که کلمه را از این حکم خارج و آن را خبر معرفی کنید. مثال روشن‌تر، جمله‌ی «زید ضربه» است. در این جمله «زید» را مقدم نکردید به این منظور که مفعول باشد و منصوب به فعل - چنان‌که قبلاً بود - بلکه به منظور آن که با ابتدائیت آن را مرفوع سازید، و فعل را به ضمیرش مشغول ساخته، آن را در موضع خبر مبتدا قرار دهید.

به نظر می‌رسد جرجانی می‌خواهد در این‌جا میان دو ساختار و دو مسئله‌ی متفاوت تمایز قائل شود: یکی مبتداسازی کاربردشناختی و گفتمانی (مورد اول) که به برجسته‌سازی مربوط می‌شود، و دوم مبتداسازی نحوی (مورد دوم) که رابطه‌ی میان اجزای سخن را مشخص می‌کند. این نیز یکی از نکات بسیار مهمی است که هلیدی نیز به آن توجه کرده است و میان «فاعل روان‌شناختی» یا «آغاز» و «فاعل دستوری» یا همان «فاعل^{۱۲}» یا «نهاد» تمایز قائل شده است (برای توضیح بیشتر، ن. ک: هلیدی و متیسن، ۲۰۰۴: ۵۸-۵۳).

جرجانی (ص. ۱۷۰) اشاره می‌کند که تقسیم مبتداسازی و بحث تقدیم و تأخر به دو گونه‌ی مفید و غیرمفید «خطا» است: «اشتباه این سخن آن است که بعید می‌نماید در نظم کلی کلاً امری باشد که یک‌بار دلالت کند و بار دیگر دلالت نکند» (همان‌جا). بنابراین از دید او، هرگونه جابه‌جایی و تقدیم و تأخیری معنادار است، نه این‌که «در بعضی حالات، برای تصرف در لفظ است بدون فایده و معنی» (همان‌جا).

ذکر سخن جرجانی درباره‌ی «غرض» گوینده نیز در این‌جا خالی از فایده نیست، گرچه همان‌گونه که خود او یادآور می‌شود (ص. ۱۶۷)، نحوین نیز به آن اشاره کرده‌اند. جرجانی درباره‌ی جمله‌ی

«زید ضربته» چنین توضیح می‌دهد:

گاهی غرض گوینده تنها فعلی است که در مورد انسانی به وقوع پیوسته است و کاری ندارد که چه کسی آن را انجام داده است، مثلاً فردی طغیان کرده، و فساد و ناامنی ایجاد نموده است. مردم هم می‌خواهند که وجود او از میان برداشته شود، ولی [به این که] از جانب چه کسی این امر صورت پذیرد کاری ندارند، و به هیچ وجه قاتل مورد توجه آن‌ها نیست. لذا وقتی کشته، و خیردهنده می‌خواهد خبر را اعلام کند، ذکر طاعی را مقدم می‌دارد، و می‌گوید: «قتل الخارجی زید»، و نمی‌گوید «قتل زید الخارجی»، زیرا می‌داند برای مردم چندان تأثیر و فایده‌ای ندارد که بدانند قاتل شخص یاغی زید است یا دیگری تا ذکرش برای آن‌ها قابل توجه و اهمیت باشد، و ارتباطی با خوشحال شدن آن‌ها داشته باشد. بلکه خبر دهنده حال مردم را می‌داند که آنچه مورد انتظار آن‌ها است، و راغب‌اند بدان اطلاع یابند این است که چه وقت می‌شود از شر آن طاعی رهایی یابند، و کی قتل این مفسد اتفاق می‌افتد تا از شر او ایمن شوند.

جرجانی سپس در ادامه‌ی فصل، مسئله‌ی مبتداسازی را جزء به جزء در مورد کلمه‌ی استفهام در سخن استفهامی، فعل مضارع، مفعول، در سخن استفهامی با ذکر نمونه‌هایی چند بررسی می‌کند. در فصل یازدهم نیز به تفصیل به مسئله‌ی آغازسازی در سخن منفی می‌پردازد. در فصل دوازدهم، به آغازسازی اسم نکره و تقدم آن نسبت به فعل و تقدم فعل نسبت به آن اشاره می‌کند. و در فصل سیزدهم هم تقدیم و تأخیر را در ارتباط با حذف بررسی می‌کند. از آن‌جا که نمونه‌های جرجانی درباره‌ی زبان عربی است و از حوصله‌ی این بحث خارج است، از بررسی بیش‌تر آن‌ها می‌پرهیزم. صیف (۱۳۸۳: ۲۵۳-۲۲۸) نیز به تفصیل همین بحث جرجانی را در کتابش آورده است.

جالب این‌جاست که ویژگی شعری، از نظر جرجانی، به استفاده‌ی مناسب از ساخت‌ها و روابط موجود زبانی مربوط می‌شود، نه صرفاً خود الفاظ و واژه‌ها.

۴. پایان سخن

در پایان، صرفاً می‌خواهم چکیده‌وار به برخی نتایج این بررسی و بازکاوی آثار جرجانی اشاره کنم، و تأکید کنم که در کارهای او، و افرادی مانند او، نکته‌ها و نظریه‌های بسیار فراوانی وجود دارد که پیش از ظهور زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و زیبایی‌شناسی امروزی طرح شده است و همچنان به کار می‌آید. کمال ابودیوب (۱۳۸۴) در کتاب خود سعی کرده است به بسیاری از این شباهت‌ها و نوآوری‌ها اشاره کند.

همان‌گونه که مشاهده شد، جرجانی به اختیاری بودن رابطه‌ی حروف و صورت لفظی واژه‌ها با معنا و مدلول آن‌ها پی برده بود. نکته‌ی مهم آن که او معنای سخن را صرفاً محدود به معنای از پیش تعیین‌شده‌ی الفاظ نمی‌دانسته، بلکه نظم و ساخت موجود در سخن، و روابط و پیوندهای خاص میان الفاظ را موجد معنا می‌دانسته است. همچنین این معنا و ساخت را تابع فکر و اندیشه‌ی ما می‌دانسته، که به تعبیر کمال ابودیوب، بنیادی «روان‌شناختی» دارد. بنابراین به نظر می‌رسد از نگاه

نگاهی به نظریه‌ی ساخت و معناهای ...

جرجانی، بررسی معنا به‌درستی باید دست‌کم از سطحی بررسی شود که دارای ساخت است – شاید از جمله.

اما از آن‌جا که جرجانی تقدیم و تأخیر الفاظ را نیز در معنا تأثیرگذار می‌داند و این تقدیم و تأخیر را به‌سبب عوامل و اطلاعات بافتی و دانش دو طرف سخن می‌داند، پس باید نتیجه گرفت که واحد بررسی معنا از نگاه او، نه‌جمله بلکه «گفته^{۱۳}» یا «پاره‌گفتار» – و حتی به‌تعبیری دقیق‌تر، متن – است چون گفته‌ی پس و پیش نیز در تنظیم و نظم‌دهی و ساخت‌دهی به سخن مؤثر است. و سرانجام آن‌که با توجه به مقایسه‌هایی که جرجانی میان زبان، ساختمان، نقاشی و مانند آن از جهت نظم و ساخت آن‌ها و روابط و پیوندهای میان اجزایشان (لفظ در زبان، آجر در ساختمان و ...) انجام می‌دهد، به نظر می‌رسد بتوان نظریه‌ی جرجانی درباره‌ی ساخت و معناهای افزوده را در گستره‌ی نشانه‌شناسی و زیبایی‌شناسی و درباره‌ی تمامی نظام‌های نشانه‌ای از جمله آثار هنری مطرح ساخت. و این مسئله‌ای است که خود به پژوهشی مستقل نیاز دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. فصل سوم از دلائل الاعجاز فی القرآن، ص. ۹۲. از آن‌جا که تاریخ ترجمه و چاپ این کتاب چند سده با تاریخ تألیف آن فاصله دارد، به جای تاریخ نشر، از این پس، با عنوان دلائل به آن اشاره خواهد شد. همچنین ارجاعات به نسخه‌ی ترجمه‌شده‌ی فارسی است.
۲. این کتاب به فارسی ترجمه شده است: کمال ابودیب، صور خیال در نظریه‌ی جرجانی، ترجمه‌ی فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با همکاری مؤسسه‌ی فرهنگی گسترش هنر، ۱۳۸۴. بنابراین از این پس، در اشاره به این کتاب، به نسخه‌ی فارسی آن ارجاع داده خواهد شد.
۳. واژه‌هایی که درون قلاب آمده از نگارنده است، نه از مترجم کتاب جرجانی.
۴. در اشاره به این کتاب، به نسخه‌ی ترجمه‌شده‌ی فارسی آن ارجاع داده خواهد شد.

5. theme

6. Michael A. K. Halliday

7. theme structure

8. Mathesius Vil

9. Functional Sentence Perspective

۱۰. برای توضیحی مختصر درباره‌ی ساختار مبتدایی و نمایی نقشی جمله، برای مثال، رک: ساسانی (۱۳۸۳) و ساسانی (۱۳۸۵).

11. M. I. M. Matthiessen

12. subject

13. utterance

منابع:

ابودیب، کمال. صور خیال در نظریه‌ی جرجانی، ترجمه‌ی فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با همکاری مؤسسه‌ی فرهنگی گسترش هنر، ۱۳۸۴.

جرجانی، عبدالقاهر. دلائل الاعجاز فی القرآن، ترجمه و حاشیه‌نویسی سیدمحمد رادمش، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.

ساسانی، فرهاد. «نگاهی به مطالعات مکتب پیراک در زمینه‌ی نقش زیبایی‌شناختی»، زیباشناخت، ش ۱۰ (۱۳۸۳)، صص ۲۸۲-۲۷۱.

ساسانی، فرهاد. «تحلیل ساختار مبتدایبری و ساختار آگاهی در متن فیلمیک»، مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر، به‌کوشش حمیدرضا شعیری (تهران: انتشارات فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵)، صص ۸۱-۶۱.

ضیف، شوقی. تاریخ و تطور علوم بلاغت، ترجمه‌ی محمدرضا ترکی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

مندور، محمود. فی‌المیزان الجدید، ویرایش دوم، قاهره، (بی‌تا).

مندور، محمود. النقدالمهجی عندالعرب، قاهره، (۱۹۴۸).

Abu Decb, Kamal. Al-Jurjani's Theory of Poetic Imagery, Warminster, Wilts: Aris & PhillipsLTD, 1979.

Halliday, Michael A.K. & M.I.M. Matthiessen, An Introduction to Functional Grammar, 3rd ed. (London: Arnold, 2004).

